

مقاله پژوهشی

نقد کاربست نظریه ساختارگرایی بر متون کهن فارسی (در مقالات علمی-پژوهشی فارسی منتشرشده در سالهای ۱۳۹۰-۱۳۷۰)

محمد رزمی*، تقی پورنامداریان^۲

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

۲- گروه زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

سال هفدهم، شماره یکم، فروردین ۱۴۰۳، شماره پی در پی ۹۵، صص ۱۵۷-۱۳۵

DOI: 10.22034/bahareadab.2024.17.7315

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: ساختارگرایی از نظریه‌های مهم قرن بیستم است که در حوزه‌های متفاوتی کاربرد پیدا کرد؛ از مردم‌شناسی، اسطوره‌شناسی و روانکاوی گرفته تا مطالعات ادبی. در پژوهش‌های ادبی صورت گرفته در اواخر سده چهاردهم شمسی ایران نیز بتدریج شاهد به‌کارگیری آن بر بخشی از متون کهن فارسی هستیم.

روش مطالعه: این پژوهش با روش مطالعه کتابخانه‌ای در پی تحلیل مقالات علمی-پژوهشی منتشرشده با این موضوع در دهه‌های هفتاد و هشتاد شمسی و آسیب‌شناسی کاربست نظریه ساختارگرایی بر متون کهن در آنهاست.

یافته‌ها: بررسی مقالات علمی-پژوهشی به‌نگارش درآمده در محدوده زمانی مذکور نشان می‌دهد مهمترین آسیب رخ داده، بی‌نیازی بسیاری از پژوهش‌های یادشده از به‌کارگیری نظریه است؛ به نحوی که اکثر این مقالات -حتی اگر درک درستی از مبانی و اهداف نظریه داشته‌اند- با حذف عنوان و گزاره‌های نظریه ساختارگرایی نیز به همین صورت فعلی قابل طرح هستند. لذا نظریه در آنها کارکردی زائد دارد و صرفاً برای اعتباربخشی ظاهری به تحقیق استفاده شده است. از دیگر مشکلات مشهود میتوان به مواردی همچون «فهم نادرست مبانی نظریه»، «اصالت دادن به نظریه و گزینش سلیقه‌ای متن در راستای اثبات آن» و «ناکامی از کسب نتایج جدید» اشاره کرد.

نتیجه‌گیری: به‌کارگیری نظریه‌های نوین در شناخت متون کهن، میتواند ظرفیتهای جدیدی در شناخت متون ایجاد کند، اما بی‌توجهی به آسیب‌های یادشده موجب تولید انبوه مقالاتی شده است که بیشتر خاصیت ترویجی دارند و به دلیل عدم ارائه دستاورد جدید، بر تحقیقات پس از خود نیز تأثیر چندانی نداشته‌اند.

تاریخ دریافت: ۱۲ خرداد ۱۴۰۲

تاریخ داوری: ۱۵ تیر ۱۴۰۲

تاریخ اصلاح: ۳۰ تیر ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴ شهریور ۱۴۰۲

کلمات کلیدی:

ساختارگرایی، متون کهن فارسی، آسیب‌شناسی، نظریه ادبی، کاربست نظریه بر متن.

* نویسنده مسئول:

✉ mohammad.razmi@ut.ac.ir

☎ (+۹۸ ۲۱) ۶۱۱۲۵۰۴



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

**Criticism of the application of structuralism theory on ancient Persian texts
(in Persian scientific-research articles published in 1991-2011)**

M. Razmi*¹, T. Pournamdarian²

1- Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran.

2- Department of Persian Language and Literature, Research Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 02 June 2023

Reviewed: 06 July 2023

Revised: 21 July 2023

Accepted: 05 September 2023

KEYWORDS

structuralism, ancient Persian texts, pathology, literary theory, application of theory to text.

*Corresponding Author

✉ mohammad.razmi@ut.ac.ir

☎ (+98 21) 61112504

ABSTRACT




BACKGROUND AND OBJECTIVES: Constructivism is one of the important theories of the 20th century that was used in different fields; From anthropology, mythology and psychoanalysis to literary studies. In the literary researches carried out in the late fourteenth century of Iran, we gradually see its use on some of the ancient Persian texts.

METHODOLOGY: This research is based on the library study method following the analysis of scientific-research articles published on this topic in the seventies and eighties and the pathology of the application of the theory of constructivism on ancient texts in them.

FINDINGS: The review of the scientific-research articles written in the mentioned time frame shows that the most important damage occurred is the lack of application of theory in many of the mentioned researches; In such a way that most of these articles - even if they have a correct understanding of the foundations and goals of the theory - can be presented in the same way by removing the title and propositions of the constructivist theory. Therefore, the theory has a redundant function in them and has been used only for the apparent validation of the research. Among the other obvious problems, we can mention things like "misunderstanding the basics of the theory", "giving originality to the theory and selecting the text in order to prove it" and "failure to obtain new results".

CONCLUSION: The use of new theories in the knowledge of ancient texts can create new capacities in the knowledge of texts, but neglecting the aforementioned damages has led to the mass production of articles that are mostly promotional and due to the lack of presenting new achievements, it also affects subsequent research. They haven't had much.

DOI: [10.22034/bahareadab.2024.17.7315](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2024.17.7315)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 28	 1	 0

مقدمه

یکی از رویکردهای متأخر مطالعات ادبی در ایران، به‌کارگیری نظریه‌های ادبی نوین در شناخت و نقد متون ادبی فارسی است. منظور از نظریه‌های ادبی نوین، نظریه‌های قرن بیستمی است که بطور خاص با ظهور فرمالیسم آغاز و سپس با نظریه‌های همچون ساختارگرایی، پساساختارگرایی، نقد روانکاوانه، مطالعات فرهنگی و... ادامه یافت. سرآغاز اقبال جدی به این نظریه‌ها در ایران و به‌کارگیری آنها در نقد متون را باید از ابتدای دهه هفتاد شمسی دانست؛ زمانی که کتاب «ساختار و تأویل متن» (احمدی، ۱۳۷۰) منتشر شد. پس از انتشار این کتاب، موجی از پژوهشهای جدید مبتنی بر این نظریه‌ها در دهه‌های هفتاد و هشتاد به نگارش درآمد و در دهه نود به اوج خود رسید. در این مقالات عمدتاً یکی از نظریه‌های جدید بعنوان محور قرار گرفته و متن یا متونی براساس مبانی آن نظریه بررسی شده است. عمده این پژوهشها را میتوان در دو دسته خلاصه کرد:

الف) مقالاتی که اصالت را به نظریه داده، با الگویی خطی و تکراری در پی تحمیل آن به متن هستند. در این مقالات با تاسی از نگاه علوم تجربی و آزمایشگاهی، نظریه بمثابه یک ابزار تصور میشود که با آن هر متنی را میتوان بررسی و اعتبارسنجی کرد. به این صورت که با آزمایش گزاره‌های نظریه در متن و تطبیق مکانیکی آن، نهایتاً به این نتیجه میرسیم که نظریه درمورد متن موردنظر نیز صادق است و مدعیات آن اثبات میشود. اینگونه مقالات را درواقع نمیتوان علمی-پژوهشی دانست و باید آنها را بیشتر ترویجی به حساب آورد؛ چراکه در آنها عمدتاً مبانی یک نظریه معرفی و سپس شیوه تطبیق آن بر متن مرور میشود. کاری که بنیانگذاران نظریه‌های ادبی، خود به مراتب بهتر و دقیقتر در آثارشان انجام داده‌اند. به همین دلیل قاطبه این مقالات از نوآوری و به دست دادن شناخت جدید از متن که سرشت تحقیق علمی است قاصرند.

ب) دسته دوم نیز مقالاتی درواقع سنتی هستند که در آنها سعی شده همان مطالب رایج و قدیمی با رنگ و لعابی از نظریه‌های جدید تزیین شود. درواقع استفاده از نظریه کاملاً زائد است و بجای آنکه ناظر به نتیجه‌ای جدید باشد و دیدگاه سنتی نسبت به متن را متحول کند، صرفاً برای اعتباربخشی به تحقیق و تشخیص دادن به آن آمده است. این تحقیقات را بدون ذکر نظریه‌ها نیز از ابتدا تا انتها عیناً همانند صورت فعلی آن میتوان انجام داد و حذف بخشهای مربوط به نظریه هیچ آسیبی به مقاله وارد نمیکند. بخشی از مقالات یادشده در هر دو دسته فوق، پیرامون متون ادبی معاصر هستند که از حوزه بررسی این جستار خارجند و تحلیل آنها پژوهشی جداگانه میطلبد. اما در پاره‌ای دیگر از موارد، این نظریه‌ها درباره متون کهن فارسی به کار گرفته شده‌اند. در این مقاله نیز در پی تحلیل کاربست یکی از این نظریه‌ها یعنی ساختارگرایی بر این دسته از آثار یعنی متون کهن هستیم.

پیش از این، درباره آسیبهایی به‌کارگیری نظریه‌های ادبی جدید بر متون فارسی، پژوهشهای انتقادی مفیدی انجام و بخشی از مشکلات این حوزه در این پژوهشها گزارش شده است. برخی از این پژوهشها درباره کاربست یک نظریه خاص و بعضی دیگر عام هستند. از جمله، عمارتی‌مقدم (۱۳۸۸) به دوپاره بودن این پژوهشها و انتخاب تصادفی متن و نظریه اشاره کرده است. به این معنی که پژوهشگر در بخش اول به معرفی یک نظریه میپردازد و در بخش دوم آن را بر یک متن ادبی اعمال میکند؛ بی آنکه تناسب میان این دو و ظرفیت‌سنجی مناسب رعایت شده باشد. وی این فرایند بدون منطقی روش‌شناختی را حاصل «تصادف نظریه و متن» میدانند. امن‌خانی و علی‌مددی (۱۳۹۱) به این میپردازند که کاربرد این نظریه‌ها بجای آنکه به تحقیقات سنتی کمک کند و درمانی باشد بر خلأهای موجود در آن، خود به دردی تبدیل شده است در کنار دیگر دردها. ایشان این مشکل را زاییده مواردی میدانند همچون: نداشتن شناخت دقیق و درست از نظریه‌ها، بی‌توجهی به بستر تاریخی و فرهنگی نظریه‌ها، نادیده گرفتن واقعیتها،

انتخاب نادرست نظریه‌ها و ناتوانی در ترکیب نظریه‌ها. محمدی کله‌سر (۱۳۹۷) در تحلیل کاربست روایت‌شناسی ساختگرا بر متون، ضعف عمده این مقالات را در کنار فهم نادرست نظریه، اشکالات روش‌شناختی مربوط به استفاده از نظریه معرفی میکند و آنها را ناتوان از اثرگذاری بر تحقیقات بعدی میدانند. قربانیان رهنورد و عمارتی‌مقدم (۱۳۹۷) نیز آسیب‌های متوجه مقالات حوزه آشنایی‌زدایی را در مواردی همچون: بی‌توجهی به اصول روش‌شناختی فرمالیست‌های روس، ارائه تعاریف خلق‌الساعه از مفهوم آشنایی‌زدایی و نیز تقلیل آشنایی‌زدایی به مباحث ابتدایی بلاغت سنتی عنوان میکنند. مقالات انتقادی مذکور، در حوزه خود مفید و راهگشا هستند و هر یک به معرفی نقصه‌های موجود پرداخته‌اند، اما هیچ یک بطور خاص در حوزه تحلیل کاربست نظریه ساختگرای بر متون کهن متمرکز نبوده‌اند و وجه افتراق اصلی پژوهش حاضر با آنها در این است. همچنین سعی شده است در این مقاله، دسته‌بندی آسیب‌ها به نحوی جامع‌تر از تحقیقات پیشین باشد تا بتوان شمایی دقیق‌تر از مشکلات موجود در این حوزه به دست داد.

مبانی ساختگرای، مزایا و محدودیتها

ساختگرایی از مکاتب مهم نظریه ادبی در قرن بیستم است که شکلگیری آن بوسیله جریانی از متفکران عمدتاً فرانسوی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ انجام شد؛ ساختگرایی از طرفی ریشه در آرای فرمالیست‌های روس داشت که منجر به شکلگیری مکتب پراگ شد و از طرفی دیگر در مبانی زبانشناسی ساختاری فردینان دو سوسور (۱۹۱۳-۱۸۵۷) که سهمی پررنگ‌تر در به وجود آمدن این نظریه داشت. تمرکز بر نظام (لانگ) بجای نمونه‌های منفرد (پارول)، اتخاذ رویکرد همزمانی و همچنین توجه به مفهوم نشانه و دلالت را میتوان از مهمترین تأثیرات زبانشناسی سوسوری بر این نظریه دانست. ساختارگرایی در رشته‌ها و حوزه‌های مختلف بتدریج گسترش یافت که از مهمترین آنها میتوان به مردم‌شناسی (به نمایندگی کلود لوی استروس)، مطالعات ادبی و فرهنگی (رومن یاکوبسن، رولان بارت و ژرار ژنت)، روانکاوی (ژاک لاکان)، تاریخ اندیشه (میشل فوکو) و نظریه مارکسیستی (لویی آلتوسر) اشاره کرد. هرچند خود این متفکران هرگز مکتبی به این نام تشکیل ندادند، اما آثار آنها بتدریج در اواخر دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تحت عنوان ساختارگرایی شناخته شد.

شاید بتوان نخستین جریان مهم که ساختگرایی را بعنوان یک شیوه علمی شناساند و گسترش داد، آثار مردم‌شناس سرشناس فرانسوی، کلود لوی استروس (۱۹۰۸-۲۰۰۹) دانست. لوی استروس با تکیه بر آرای زبانشناسی سوسوری، در پی شناخت سازوکارهای مشترک و جهانشمول فرهنگ‌های مختلف و سپس تبیین قواعد مشترک اسطوره‌های بشری برآمد. از نظر لوی استروس، بجای تمرکز بر نمونه‌های منفرد از رفتارهای انسانی یا موارد جداگانه از اسطوره‌ها، باید در پی کشف سازوکارهای زیربنایی مشترکی بود که همه نمونه‌ها براساس آنها شکل گرفته‌اند. این جهت اسطوره‌ها نیز همانند زبان در تعریف سوسور، نظامی مشخص دارند که از اجزای کوچکتر شکل یافته‌اند. کار پژوهشگر نیز تمرکز بر این زیرساختهای مشترک و شناخت ساختار جهانشمول اسطوره‌ها است، نه روساختهای متفاوت و منفرد. از سوی دیگر «نقد ساختگرا شکل قوام‌یافته آرای فرمالیست‌های روس بود که پس از مهاجرت یاکوبسن به پراگ و تلفیق نگرش ایشان با آرای فردینان دو سوسور پدید آمد. وجه شباهت ساختارگرایی با فرمالیسم در این است که بررسی نیت مؤلف را نامرتبط با نقد ادبی میدانند. اما برخلاف فرمالیست‌ها که معتقدند هر متنی صرفاً یک خوانش صحیح دارد، ساختارگرایان اعتقاد دارند که متون ادبی را میتوان برحسب نظامهای دلالتگر متفاوت بررسی کرد و لذا نباید برای هر متن صرفاً یک معنای واحد قائل بود.» (پاینده، ۹۷: ۱۵۶)

ساختارگرایان در هر حوزه‌ای در جستجوی اجزای بنیادینی بودند که براساس آنها، نظام آن حوزه را کشف کنند. یعنی درنهایت هدف اصلی تحلیل ساختارگرا کشف رابطه متقابل اجزا و قوانین حاکم بر آن است که منجر به شناخت نظام میشود. از نظر ساختارگرایان، این قوانین جهانشمول و عام بوده و فارغ از شکلهای متفاوت، در همه جا قواعد مبنایی مشترک است. یعنی به زعم ایشان میتوان از رهگذر بررسی نمونه‌های متعدد، به قواعد مشترک ایجادکننده نظام دست یافت. همانند اسطوره‌پژوهشی لوی استروس یا تقسیم‌بندی پراپ از الگوهای مشترک شکل‌دهنده قصه‌های عامیانه. درمورد متون ادبی نیز بررسی ساختارگرایانه به دنبال بنیادیترین اجزای آن یعنی «تمهای» متن است. متن ادبی نیز مانند هر نوع متن دیگر ماده‌اش زبان است؛ پس تحلیل ساختارگرایانه ادبیات با بررسی ساختاری خود زبان آغاز میشود و از قضا زبانشناسی یکی از مهمترین رشته‌هایی است که دیدگاه ساختارگرا در آن بروز و ظهور یافت. بنابراین تمرکز اصلی ساختارگرایی در مطالعات ادبی که از زبانشناسی نشئت میگیرد، بررسی اجزای بنیادین متن و کشف قواعد حاکم بر آن از طریق «بررسی نمونه‌های متعدد» است که منجر به شناخت نظام متون یا به تعبیری بهتر «بوطیقا» میشود: «گرچه باید متون منفرد را نیز تحلیل کرد، ساختارگرایان بیش از خود متون به آن نظام قاعده‌مندی علاقه‌مندند که شالوده متون را تشکیل میدهد. توجه آنان عمدتاً به این معطوف است که متون چگونه معنا میدهد، نه اینکه متون چه معنایی میدهد.» (برسلر، ۸۶: ۱۳۷)

ساختارگرایی در ادبیات بیشتر به متون روایی توجه پیدا کرد و مهمترین شاخه آن یعنی «روایت‌شناسی» (در آثار چهره‌های برجسته‌ای همچون تودوروف، گرماس، ژنت و...) بر شناخت جنبه‌های مختلف ساختار در متون روایی معطوف شد. به بیان دیگر همانطور که «دستورزبان» خروجی زبانشناسی است، باید «دستور روایت» را نیز خروجی اصلی ساختارگرایی در مواجهه با متون ادبی دانست. به همین دلیل سایر متون بخصوص شعر غیرروایی در حاشیه آن قرار گرفت:

«مزایا و محدودیتهای ساختارگرایی بمنزله شیوه‌ای در بررسی ادبیات در رویکرد آن به ادبیات روایی روشنتر از هر جنبه دیگر نظریه یا نقد ادبی درک میشود. این چندین دلیل دارد که سرانجام به «سازگاری» ادبیات روایی بعنوان موضوع موردبررسی و ساختارگرایی بعنوان یک رشته ختم میشوند. چون عرصه روایت از یک طرف به اسطوره میرسد و از طرف دیگر به رمان مدرن، ضمن آنکه برخی ویژگیهای ساختاری را حفظ میکند، عرصه‌ای بسیار عالی برای بررسی ساختارگرایان است و ساختارگرایی در این عرصه ثمرات بسیار به بار آورده است.» (اسکولز، ۷۹: ۹۱)

این نکته را باید افزود که هرچند توجه به قواعد جهانی و ساختارهای مشترک، حرف تازه مکتب ساختارگرایی به شمار میرود، اما تأکید بیش از حد بر ساختار و غفلت از سایر جنبه‌های متون، میتواند نقطه ضعف این مکتب نیز تلقی شود. چراکه تحلیل ساختارگرا با نادیده گرفتن همه پرسشهای مربوط به «محتوا»، آن را ضعیف و کم‌رنگ میکند. دلیلش هم دقیقاً در این است که در این نگرش هر ساختاری جهانشمول است، پس در هر زمان و مکان یکسان است. بنابراین نقطه تمرکز، ساختار و چهارچوب است و محتوایی که بر روی آن قرار میگیرد، در حاشیه قرار میگیرد. با در نظر گرفتن نقدهای دیگری که بر ساختارگرایی وارد شده است، میتوان محدودیتهای آن را چنین خلاصه کرد:

۱. توجه بیش از حد به ساختارهای جهانشمول و در نتیجه بی‌توجهی به فردیت متن؛
۲. بها ندادن چندان به مسئله معنای متن و فرایند تفسیر و ادراک آن؛
۳. کم‌رنگ کردن نقش خلاقیت فردی مؤلف در پیدایش اثر ادبی و از دیگر سو خواننده در فهم آن؛
۴. ناتوانی در بیان تحولات ادبی در بستر تاریخ به دلیل اتخاذ رویکرد همزمانی؛

۵. عدم توجه به نقش گفتمانهای فرهنگی و اجتماعی مسلط بر شکلگیری متن؛
۶. تمرکز بیشتر بر متون داستانی و ناکارآمدی نسبی در تحلیل شعر.

آسیب‌شناسی پژوهشهای ساختگرا در ایران

ساختگرایی از مکاتبی است که در مقالات علمی-پژوهشی دهه‌های هفتاد و هشتاد مورد اقبال نسبتاً زیادی بوده است و بیش از پنجاه مقاله در این محدوده زمانی در تطبیق نظریه فوق بر متون کهن فارسی به نگارش درآمده است. البته فارغ از مقالات ذکرشده، تحقیقاتی نیز هستند که با وجود کلمه «ساختار» در عنوان آنها، ارتباطی با نظریه ساختگرایی ندارند و ساختار را به شکل سنتی آن بررسی کرده‌اند. در این مقالات منظور از ساختار همان پیکره و شاکله کلی یک اثر است. مقالاتی مانند: مالمیر (۱۳۸۸)، بهنام‌فر (۱۳۸۸) و مشتاق مهر و برزی (۱۳۹۰) که طبیعتاً این دسته از مقالات در حوزه بررسی پژوهش حاضر نبوده‌اند و میتوان در مجالی دیگر به آنها پرداخت. در سوی دیگر مقالات مرتبط با نظریه ساختگرایی هستند که آنها را از نظر موضوعی میتوان به سه دسته تقسیم کرد: مقالاتی با رویکرد عام ساختگرایی، مقالات متمرکز بر تقابلهای دوگانه و مقالات با رویکرد روایت‌شناسی. تقریباً تمامی این پژوهشها، علیرغم اختلاف در موضوع، رویکرد مشابهی دارند. به این نحو که متن یا قسمتی از یک متن ادبی کهن فارسی را انتخاب کرده و سعی در تطبیق گزاره‌های ساختگرایانه بر آن داشته‌اند. در این فرایند چند آسیب عمده به وجود آمده است که به ترتیب اهمیت میتوان آنها را «زائد بودن نظریه در تحقیق»، «فهم نادرست مبانی نظریه»، «اصالت دادن به نظریه و گزینش سلیقه‌ای متن در راستای اثبات آن» و «ناکامی از کسب نتایج جدید» دانست. در ادامه به بررسی هر یک از اشکالات فوق بطور تفصیلی میپردازیم.

زائد بودن نظریه در تحقیق

اولین و مهمترین اشکال عارض بر مقالات بررسی‌شده، زائد بودن نظریه در بخش قابل توجهی از این پژوهشهاست. در عمده این مقالات، با حذف کلمه ساختار و بخشهای مربوط به ساختگرایی از کل مقاله، آسیبی به آن وارد نمیشود. یعنی با یک تحقیق سنتی مواجهیم که فارغ از ارزش و کارآمدی آن، نیازی به این نظریه نداشته است و آوردن گزاره‌های ساختگرایانه بیشتر به کار اعتباربخشی به مقاله و سخنان مؤلف می‌آید تا کسب نتایج جدید. علت این امر را میتوان در موج‌گرایی به نظریه‌های جدید دانست که از دهه هفتاد شمسی بتدریج گسترش پیدا کرد. گویی آوردن مبانی نظری و رنگ و لعاب دادن تحقیق با آن، موجب بروز شدن و کسب نتایج جدید میشود و میتواند ضعفها و خلأهای تحقیق را پوشش دهد. نکته جالب اینجاست که در اکثر این مقالات نیز، به مبانی نظریه ساختگرا صرفاً در حد یک یا دو صفحه در مقدمه اشاره میشود و در ادامه مقاله مؤلف بکلی راه جداگانه‌ای را پیش می‌رود. درمورد این دسته از تحقیقات، باید یک بار تمام بخشهای مربوط به ساختگرایی را از آنها حذف و سپس بررسی نمود که از منظر علمی مطلب قابل توجهی باقی میماند یا خیر. برای روشنتر شدن مطلب به ذکر چند نمونه میپردازیم:

در مقاله «نقد ساختاری مناظره خسرو و فرهاد در منظومه غنایی خسرو و شیرین» (نوروزی، ۱۳۸۸) هرچند نویسنده اصرار بر اتخاذ رویکرد ساختگرایانه دارد، اما با حذف کلمه «ساختار» از سراسر مقاله، هیچ آسیبی به آن وارد نمیشود. چراکه عناوینی همچون «ساختار روایت»، «ساختار محتوایی مناظره»، «ساختار شخصیت‌پردازی مناظره» و «بافت ساختاری شعر» را به ترتیب میتوان به صورت «روایت»، «محتوای مناظره»، «شخصیت‌پردازی

مناظره» و «بافت شعر» آورد، بدون آنکه خللی در مطالب وارد شود. برای مثال در یکی از این بخشها یعنی «ساختار شخصیت‌پردازی مناظره» آمده است:

«در داستانهای امروزی که براساس اصول مدون داستان‌نویسی نوشته میشوند، به خصایص روحی قهرمان توجه میشود، ولی عموماً در اشعار نظامی به آن توجهی نشده است. او بیشتر دربارهٔ اعمال، رفتار و خصایص ظاهری سخن میگوید نه زوایای فکری و بینشی افراد. مثلاً فرهاد در این داستان یک شخصیت منحصر بفرد با صفات ویژه‌ای نیست، بلکه او مانند هر عاشق دلسوخته‌ای حاضر است جان خود را در راه معشوق از دست بدهد. او درحقیقت یک تیپ یا شخصیت نوعی (Typical Character) است که در داستانها به شکل قراردادی باید وجود داشته باشند. نکته در این است که وجود عنصر گفتگو در داستان تغییری اساسی در این شخصیت قراردادی پدید می‌آورد و از خلال این مکالمه متوجه زوایای پنهان شخصیت او مثل صبر و بردباری عقل و درایت صداقت جسارت تقوی و... میشویم... در خلال گفتگو از محتوای کلام و نوع پرسش خسرو و نیز چگونگی پاسخ دادن فرهاد تا حدودی شخصیت‌پردازی صورت میگیرد.» (همان، ۱۶۵)

همانطور که مشاهده میشود براحتهی میتوان این عنوان را بجای «ساختار شخصیت‌پردازی»، همان «شخصیت‌پردازی» دانست. همین قضیه در مورد سایر عناوین نیز صادق است. مؤلف میتواند با کشف عناصر مناظره، برشردن قواعد مشترک میان مناظرات مختلف در آثار نظامی و همچنین مقایسهٔ مناظرهٔ خسرو و فرهاد با سایر مناظرات متون کهن فارسی به تحلیلی ساختگرا نزدیک شود، اما در عمل شاهد این اتفاق نیستیم.

در مقالهٔ «سبک‌شناسی هجویات خاقانی» (پارسا، ۱۳۸۵) نویسنده در چکیده بیان میکند که به دنبال بررسی هجویات خاقانی از دیدگاه ساختارگرایی است، اما علیرغم این تذکر اولیه و وجود کلمهٔ ساختارگرایی در واژگان کلیدی مقاله، شگفت است که هیچ اشارهٔ دیگری در اثنای مقاله به مبانی نظری ساختارگرایی نمیشود و صرفاً در بخشی از آن، با نام بردن از تقابلهای دوگانه، جدولی برای معرفی ویژگیهای متضاد خاقانی با مخالفین آمده است. گویا نویسنده نیازی به طرح مبانی نظریهٔ ساختگرا و روشن ساختن منظور خود از آن نمیدیده است. مقاله یک تحقیق رایج دربارهٔ سبک‌شناسی است که هجویات خاقانی را در سه محور شناخته‌شدهٔ زبانی، ادبی و فکری بررسی کرده است. مشخص نیست منظور نویسنده از تأکید بر رویکرد ساختارگرایی بطور خاص چیست. چراکه هیچ افزودهٔ جدیدی بر محورهای سه‌گانهٔ متعارف سبک‌شناسی یا شیوهٔ تحقیق نداشته و با حذف کلمهٔ ساختارگرایی از آن نیز اتفاقی رخ نمیدهد. تنها قسمتی از مقاله که به موضوعی خاص از مسائل نظریهٔ ساختارگرایی میپردازد، بخش «حیطهٔ معنایی» است که در آن سخن از تقابلهای دوگانه رفته است:

«اگر هجو و طوط را در این قصیدهٔ خاقانی از دیدگاه ساختارگرایان بررسی کنیم، میتوانیم آنها را در تقابلی زیبا بهتر بسنجیم. خاقانی در این سروده با انتساب صفات نیکو به خود و سعی در اثبات شاعری خود میکوشد هنر شاعری رشیدالدین را بکلی نفی کند. برای تفهیم بهتر این موضوع به روش ساختارگرایان، این صفات را در تقابل زیر مورد بررسی قرار میدهیم:

صفت منتسب به شعر خاقانی	صفت منتسب به شعر وطواط	شاهد مثال
خون مسیح	گو پیازه	دیگ هوس میز، که چو خون مسیح هست کس گو پیازه‌ی تو نیارد به خون شاه (خاقانی، ۱۳۷۵:۱۲۳۸)
رسائل [خوب]	رسائل [بدنثر]	بدنثری و رسائل من دیده چند وقت
قصاید [منظم]	کز نظم	کز نظمی و قصاید من خوانده چند گاه
گوگرد سرخ	زرنیخ زرد	زرنیخ زرد و نیل کبود تو را ببرد

خاقانی در برخی از ابیات قطعه‌ای با مقطع زیر نیز این تقابل را به کار برده است:

رشیدکا ز تهی‌مغزی و سبکساری
پری به پوست، همی‌دان که بس گران‌جانی»
(همان، ۶۴)

همانطور که دیده میشود، در این قسمت نیز سخنی از معرفی و توضیح دیدگاه تقابلهای دوگانه نمی‌رود و نویسنده در ساده‌ترین حالت ممکن، آن را به تضادهای اولیه میان خاقانی و شخصیت مقابل تقلیل داده است. در نمونه بعدی یعنی مقاله «ساختار فنی شاهنامه» (مالمیر، ۱۳۸۷) نویسنده ابتدا در توضیح ساختگرایی دو نقل قول کوتاه و کلی را ذکر کرده و تا پایان مقاله دیگر خبر و اثری از مباحث ساختگرایی دیده نمی‌شود؛ یعنی نیازی به ذکر نظریه ساختگرا و تأکید بر آن در این پژوهش نبوده و بیشتر اینگونه به نظر میرسد که نویسنده ایده‌هایی کلی از ساختگرایی در نظر داشته است، اما در عمل بدون ارائه جلوه خاصی از این نظریه در مقاله، همان آرا معمول را بیان کرده است. سخن اصلی مقاله بررسی ساختار بظاهر متعارض و ناهمگون شاهنامه و ارائه نظریه‌ای است که این ناسازگاری را توجیه کند. نویسنده در ادامه به نقل آرا صاحب‌نظران مختلف درباره ساختار شاهنامه اعم از تقسیم به دوره‌های سه‌گانه اسطوره‌ای، پهلوانی و تاریخی و سایر دیدگاه‌ها مانند تقسیم به دو دوره تاریخ انسان و تاریخ ایران می‌پردازد و در نهایت به توضیح دیدگاه خود می‌رسد. فارغ از محتوای تحلیل وی و میزان درستی آن، میتوان این مقاله را همانند آثار شاهنامه‌پژوهان پیشین، یک مقاله سنتی درباره بخشهای مختلف شاهنامه دانست که صرفاً نامی از ساختگرایی بر پیشانی آن آمده است و در عمل خبری از نگاه ساختگرایان در آن دیده نمی‌شود. ممکن است مدعی شویم این مقاله نگاه عام ساختگرایی را دنبال میکند، در کلیات از این نظریه تأثیر گرفته است و باید آن را فارغ از جزئیات، ساختگرا در نظر گرفت؛ در این صورت باید تمام تحقیقات پیشین درباره ساختار و بخشهای مختلف شاهنامه را نیز ساختگرا در نظر گرفت؛ حتی دیدگاه افرادی مانند ذبیح‌الله صفا را درباره تقسیم شاهنامه به بخشهای سه‌گانه مشهور، زمانی که هنوز مکتبی به نام ساختگرایی به وجود نیامده بود. البته در همه موارد، زائد بودن نظریه در تحقیق به سادگی مثالهای فوق قابل تشخیص نیست. در مثالهایی که ذکر شد، نظریه ساختگرا صرفاً در حد چند بند نقل قول در مقدمه مقاله حضور دارد و در ادامه نویسنده مسیر عادی خود را طی میکند؛ یعنی بی‌ارتباطی بدنه پژوهش با نظریه نسبتاً روشن و قابل مشاهده است. اما در برخی موارد دیگر، نظریه به ظاهر حضور پررنگی در اثنای مقاله دارد و به نظر میرسد مؤلف بطور جدی به آن پایبند بوده است؛ لیکن با بررسی دقیق مطلب میتوان به زائد بودن نظریه در این موارد نیز پی برد. برای مثال در مقاله «ساختار دیالکتیکی روزه در متون عرفانی» (یوسف‌پور و بتلاب اکبرآبادی، ۱۳۸۹) نویسندگان بر آن بوده‌اند که مسئله روزه را از خلال متون عرفانی شاخص تا دوره مولوی بررسی و جهت‌گیریهای مختلف متون مذکور را در این زمینه بیان

کنند. تلاشی که نویسندگان دارند، بررسی در زمانی یا همان تاریخی مسئله روزه در متون عرفانی است. به ظاهر این نگاه میتواند در راستای ساختارگرایی باشد و نتیجه تازه‌ای در شناخت متون عرفانی به دست دهد، اما در عمل اینگونه نیست. فارغ از اشتباهات فاحش و فهم نادرست پدیدآورندگان از مبانی ساختارگرایی، مشکل اصلی مقاله در این است که مطالب در پوششی از مصطلحات نظری همچون «ساختار دیالکتیکی»، «محورهای همنشینی و جانشینی»، «تقابل دوگانه» و... مطرح شده است، در حالیکه هیچ نیازی به آنها نبوده است. ایده اصلی مؤلفان، تفاوت سه محور شریعت، طریقت و حقیقت در تلقی عرفانی و برداشت متون عرفانی مختلف از مفهوم روزه بر مبنای محورهای سه‌گانه فوق است. همین دیدگاه کلی که بصورت عادی هم قابل طرح است، با مفاهیم نظری ساختارگرایی آن هم به نحو غامض خلط شده است. شگفت آنکه فهم مفاهیم ساختارگرایی نیز با شباهت صورت گرفته است که در قسمت بعد به آن میپردازیم.

گونه دیگری از زائد بودن نظریه در تحقیق، آمیختن مفاهیم آن با نظریه‌ای دیگر است که در نهایت منجر به کمرنگ یا حتی محو شدن نظریه اول از تحقیق میگردد. به این صورت که نویسنده تلاش میکند یک متن را با دو نظریه مختلف بررسی کند. فارغ از درستی این کار، عمدتاً مفاهیم نظریه‌ها با هم خلط شده و در نهایت یکی از نظریه‌ها به حاشیه میرود. برای نمونه در مقاله «شباهتهای سبکی شعر شاملو و نثر تاریخ بیهقی» (خاتمی و ملک‌پایین، ۱۳۹۰) نویسندگان تأکید پررنگی بر استفاده از نظریه‌های فرمالیسم و ساختارگرایی دارند. یعنی از همان آغاز مقاله، با نام بردن مکرر از این دو نظریه (آن هم بصورت نظریه «فرمالیست روس» و ساختارگرایی) اینطور عنوان میکنند که وجه تمایز این تحقیق با نمونه‌های پیشین، در روشمندی آن و پیاده‌سازی آرا این دو نظریه است. در این میان عنصری که تأکید زیادی نیز بر آن میرود، هنجارگریزی از نوع باستان‌گرایی است. با وجود مقدمه‌ای بسیار طولانی که در توضیح مبانی فرمالیسم و ساختارگرایی ذکر میشود، خلط مبثی آشکار میان این دو نظریه نیز رخ میدهد.

در قسمت بعدی و در واقع قسمت اصلی مقاله، شباهتهای شعر شاملو و نثر بیهقی در عناوینی همچون شباهت صرفی واجها و صداها، کاربرد واژگان، کاربرد افعال و... آمده و برای هر یک مثالهایی ذکر شده است. در واقع کارکرد اصلی مقاله نیز همین قسمت است و به مقدمات نظری پیشین درباره آشنایی زدایی، هنجارگریزی، برجسته‌سازی و... نیاز چندانی وجود ندارد. در واقع میتوان این مقاله را به دو قسمت نه چندان مرتبط با هم تقسیم کرد: یک قسمت مبانی نظری فرمالیسم به شکل بسیار مفصل و قسمت دوم شباهتهای شعر شاملو و نثر بیهقی که نویسندگان موفق به برقراری ارتباط درست و منسجم میان این دو پاره نیز نشده‌اند. اما اساسیترین پرسش پیش‌روی مقاله این است که چرا نام نظریه ساختارگرایی در آن آمده و این همه بر استفاده از آن تأکید شده است؟ در سراسر مقاله با تنها چیزی که برخورد نمیکنیم، پرداختن به مبانی نظریه ساختارگرایی است؛ چراکه سخن اصلی این مقاله، بیان هنجارگریزی در شعر شاملو از نوع باستان‌گرایی و شباهت‌یابی میان آن و تاریخ بیهقی است. پرواضح است که هنجارگریزی از مسائل فرمالیسم است و نه ساختارگرایی. در واقع روشن نیست چه نیازی به طرح نظریه ساختارگرایی بوده است. حتی در قسمت نتیجه‌گیری نیز سخنی که درباره ساختارگرایی ذکر میشود، نشانه بی‌نیازی از پرداختن به این نظریه است:

«از مهمترین دستاوردهای شاملو در بیهقی‌گرایی زبانی، بی‌شک ادبیت بخشیدن به کلام بود. برجسته‌سازی حاصل از این کاربرد پیام متن شعر شاملو را از کیفیت ارجاعی به طرف ادبی برده است. مخاطب با نوشته‌ای غیر از نوشته‌ای معمول سروکار دارد. همین دیگرگونه به نظر آمدن زبان شاملو از دید نقد فرمالیستهای روسی، مهمترین

عامل ادبیت کلام او نزدیک شدن آن به «شعر» در مقابل «نظم» است. علاوه بر این شعر شاملو با دیدی ساختارگرایانه، دارای ساختی منسجم و خالی از اضافه‌های غیرضروری است. ساختی منسجم در کنار ادبیت کلامی سبب شد شعر او از منظر فرمالیستی و ساختارگرایی ارزش فراوانی داشته باشد. (همان، ۱۳۷)

همانطور که در بند فوق دیده میشود، تنها نتیجه‌ای که نویسندگان از پرداختن به ساختارگرایی در این مقاله گرفته‌اند این است که شعر شاملو «ساختی منسجم و خالی از اضافه‌های غیرضروری» دارد! کلامی مبهم و بی‌نتیجه که بود و نبود آن در اثر یکسان است. یعنی حتی اگر سایر مطالب این مقاله در مورد فرمالیسم را نیز بپذیریم و لازم بدانیم، در مورد ساختارگرایی و پرداختن به آن جای هیچ توجیهی باقی نمی‌ماند.

فهم نادرست مبانی نظریه ساختارگرایی

آسیب دومی که گریبانگیر بخش قابل توجهی از مقالات شده است، فهم نادرست مبانی نظری ساختارگرایی است. مواردی را که در این بخش مشاهده میشود میتوان در چند سرفصل دسته‌بندی کرد: ۱. بررسی یک متن منفرد و بی‌توجهی به سایر متون؛ ۲. استنباط نادرست از مفاهیم نظریه؛ ۳. استفاده ارزشگذارانه از نظریه ساختارگرایی؛ ۴. بررسی شعر یا نثر غیرداستانی بوسیله این نظریه. دلیل بروز پاره‌ای از این مشکلات را میتوان محدودیت منابع نظری فارسی در زمینه ساختارگرایی در دهه‌های هفتاد و هشتاد دانست و پاره‌ای دیگر را در استنباط اشتباه پژوهشگران از مفاهیم نظریه. از آنجا که منبع اصلی (و بعضاً تنها منبع نظری) عمده این مقالات کتاب ساختار و تأویل متن است، مشکلات این کتاب به آنها نیز راه یافته است. منبعی که بیشتر، مجموعه‌ای از نقل‌قولها از چهره‌های سرشناس در مورد نظریه‌های مختلف است و فقدان طرحی منسجم از این نظریه‌ها و ضعفها و قوت‌های هر یک در آن مشهود است:

«ساختار و تأویل متن نه فقط ساختار و معنا، بلکه حتی موضوع معین و مشخصی نیز ندارد. کتاب به واقع معجون عجیبی است که قدری از همه چیز در آن یافت میشود: مقداری نشانه‌شناسی (پیرس، موریس)، کمی ساخت‌گرایی فلسفی (فوکو)، مقداری نقد ادبی ساخت‌گرا به اضافه کمی نشانه‌شناسی ادبی «اکو»، نارسایی و سطحی بودن بسیاری از شروح و تفاسیر مؤلف و مهمتر از آن، نفس ترکیب کتاب گواه آن است که مؤلف نیز درک روشنی از مواد اولیه معجون خویش ندارد.» (اباذری و فرهادپور، ۷۱: ۵۳)

اصلیترین ظهور این آسیب، بررسی یک متن منفرد و سعی در تطبیق گزاره‌های ساختارگرایانه با آن بدون توجه به سایر متون مرتبط است. بسیاری از مقالات، صرفاً به یک متن یا حتی بخشی از یک متن اکتفا کرده‌اند؛ در حالیکه یکی از انتقادات مکرر به ساختارگرایی، ناتوانی آن از تحلیل یک اثر منفرد است: «شاید نكوهشی که بیش از همه نثار نقد ادبی ساختارگرایانه میشود، این است که این نقد به سطح متن منفرد که میرسد درمی‌ماند.» (اسکولز، ۷۹: ۲۰۱) اساساً ساختارگرایان «به بینشهای تازه نسبت به متن تک، کار ندارند؛ همانگونه که فیزیکدانها در جستجوی آزمونی برای نظریه گرانش عمومی به یک شیء تک در حال سقوط کار ندارند.» (هارلند، ۸۵: ۳۶۹) به هر حال رویکرد اصلی ساختارگرایی بررسی نمونه‌های متعدد و کشف قواعد مشترک از میان آنهاست. یعنی حتی اگر یک متن منفرد موضوع پژوهش است، باید آن را در شبکه سایر متون بررسی کرد تا بتوان به مفهوم غایی نظام نزدیک شد:

«در کنه ایده ساختارگرایی، ایده نظام جا دارد: وجودی کامل و خودتنظیم‌گر که با دگرگون کردن ویژگی‌هایش در عین حفظ ساختار نظام‌مند خود، با شرایط جدید سازگار میشود. میتوان دید که هر واحد ادبی، از تک‌جمله گرفته

تا کل نظم کلمات، با مفهوم نظام ارتباط دارد. بویژه میتوان آثار منفرد، انواع ادبی، و کل ادبیات را نظامهایی مرتبط تلقی کرد و ادبیات را نظامی دانست که در فرهنگ که در نظام بزرگتر فرهنگ بشری جای دارد. روابط ایجادشده بین هر یک از این واحدهای نظام‌مند را میتوان مطالعه کرد و این مطالعه به مفهومی ساختارگرایانه خواهد بود.» (اسکولز، ۷۹: ۲۷)

بنابراین مطالعه یک متن به نحو منقطع از سایر متون را نمیتوان پژوهشی ساختارگرا عنوان کرد. اتفاقی که در مقالات بررسی‌شده، بدفعات رخ داده است. برای مثال میتوان به مقالات «بررسی ساختار تقابل رستم و اسفندیار در شاهنامه براساس نظریه تقابل لوی استروس»، «ساختار داستان رستم و اسفندیار»، «بررسی و تحلیل ساختاری شعر نظامی»، «سبک‌شناسی هجویات خاقانی»، «بررسی ساختاری حکایت‌های گلستان سعدی» و چندین مقاله دیگر اشاره کرد. در اینگونه تحقیقات، نمیتوان نتیجه حاصل‌شده را به سایر متون آن حوزه تسری داد و اثری از رسیدن به بوطیقا از طریق بررسی متن موردنظر دیده نمیشود.

مشکل پرسامد بعدی، استنباط نادرست از مفاهیم نظری ساختارگرایی همچون تقابل دوگانه، عناصر روایت، محورهای همنشینی و جانشینی، دال و مدلول و... است. این برداشت نادرست بعضاً در حیطه مسائل نظریه ساختارگرا بتنهایی رخ میدهد و بعضاً حاصل آمیختن آن با سایر نظریه‌ها بخصوص فرمالیسم است. در اینگونه مقالات، پژوهشگر به دلیل برداشت نادرست، طبعاً به نتایجی اشتباه یا بی‌ارتباط به ساختارگرایی میرسد. برای مثال در مقاله «خوانش گلستان سعدی براساس نظریه تقابلهای دوگانه» (رضوانیان، ۱۳۸۸) مؤلف به ظاهر قصد ایجاد شناختی جدید از گلستان بوسیله تقابلهای دوگانه را دارد، اما در عمل به خاطر برداشت اشتباه از مفهوم تقابل دوگانه، آن را به مسئله تضاد بدیعی تقلیل داده است. به بیان دیگر عنوان صحیح این مقاله را باید «گونه‌های پرداختن به تضاد در گلستان سعدی» دانست و اساساً ارتباط روشنی میان این پژوهش با آنچه که ساختارگرایان از تقابلهای دوگانه مطرح میکنند وجود ندارد؛ چراکه در این تحقیق صرفاً شگردهای ایجاد تضاد در میان عناصر زبانی، ادبی و فکری در گلستان بررسی شده است. نویسنده با آوردن چند حکایت از گلستان، تضاد میان عناصر مختلف مانند شخصیتها، افعال، واژگان، ریتم و آهنگ حکایت و... را بطور محدود بررسی کرده و از این طریق معتقد است تأثیر تقابلهای دوگانه در ساختار گلستان را روشن ساخته است. برای مثال:

«تضاد واژگانی (دستوری) نیز نوع دیگری از تضاد در گلستان است، مانند: «ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی خواند، صاحب دلی بر او بگذشت. گفت: تو را مشاھرہ چند است؟ گفت: هیچ. گفت: پس چرا زحمت خود میدهی؟ گفت: از بهر خدا میخوانم؛ گفت: از بهر خدا مخوان.» «ناخوش آواز» و «صاحب دل» از نظر ماهیت با یکدیگر در تضاد نیستند، اما فعل دستوری «گفتم/گفت» و «میخوانم/مخوان» خواننده را به تضاد ماهیتی این دو میرساند.» (همان، ۱۳۲)

«این هارمونی، گذشته از ساختار کل حکایت، ساختار نحوی و ساختار واژگانی، در نظام آوایی حکایت نیز رعایت شده است: در تقابل ۱، آرایش واجهای «د»، «ر»، «ب» و «ش» بعنوان آرایه لفظی در کنار «تضاد» بعنوان آرایه معنوی، آهنگی در جمله‌ها ایجاد کرده که عنصر اصلی و تعیین‌کننده در روش سعدی است و با نگاه او به جهان نسبت دارد. این موسیقی در القای کلام نیز نقشی انکارناپذیر دارد. موسیقی مناسب با متن. چنانکه در تقابل ۲، ریتم آرام کلام با شخصیت و کنش او کاملاً هماهنگ است: فراغ ملک قناعت (مفاعلهای فاعلتن) مقایسه شود با ضرباهنگ تند و کوبنده سطوت سلطنت (فاعلهای فاعلن)؛ واکنشهای هریک نیز در سازگاری کامل با نرمی و خشونت واژگانند و به لحن متناسب با خود تجسم میبخشند.» (همان، ص ۱۳۰)

حال آنکه اساساً در یک تقابل دوگانی، دو قطب نه تنها باید با یکدیگر تضاد داشته باشند، بلکه باید متضاد انحصاری یکدیگر نیز باشند و برهم‌کنش آنها، مفهومی فراتر را شکل دهد. هدف ساختگرایان از بررسی این تقابلها نیز نه توقف در خود آنها، بلکه ایجاد شناخت از کلیت نظام مورد مطالعه است:

«هیچ اصطلاحی جدا از جفت مقابل خود معنا ندارد. به بیان دیگر هر پدیده اجتماعی در چهارچوب روابط جای دارد... از این رو لوی استروس در مقدمه کتاب پخته و خام مینویسد: «برخی از متقابلهای مقوله‌ای که از تجربه روزمره ابتداییترین چیزها - مثل پخته و خام، تازه و گندیده، تر و خشک و غیره - گرفته شده‌اند، میتوانند بمثابة ابزارهایی مفهومی برای صورت‌بندی مفاهیم انتزاعی و ترکیب آنها در قالب گزاره‌ها به کار یک قوم بیایند» (۹۷۹، ص ۳۱). لوی استروس بررسی فرهنگی را به تقابل‌های دوگانی پایه تجزیه میکند و به این وسیله صورت‌بندیهای پیچیده اجتماعی و فرهنگی را از بنیاد بازسازی میکند.» (مکاریک، ۹۰: ۱۷۵)

چنین برداشتی از فضای فکری گلستان سعدی در این مقاله دیده نمیشود و سخنان نویسنده ارتباطی با تلقی ساختگرایان ندارد. نویسنده در نهایت با ادعایی بزرگتر اساس دیدگاه فکری سعدی را تقابل‌های دوگانه دانسته و آن را به کل مجموعه و ساختار آثار او تسری میدهد. حتی تفاوت در نظم و نثر بودن آثار و یا تفاوت در قالبها مانند غزل و قصیده را از همین دسته به شمار می‌آورد:

«بوستان نظم است و از ایده‌آلها سخن میگوید و گلستان با نثر غالب از واقعیتها و هستها؛ غزلیات لطیفترین و درونیتترین مؤلفه وجود انسان را میسراید و قصاید متکلفترین و بیرونیتترین وجه آن را و... این تقابل که غالباً ره به تضاد میبرد خود را به ساختار درون هر اثر نیز میکشاند.» (همان، ۱۲۶)

با این حساب باید همه نویسندگان و شعرای ادبیات فارسی را که در آثارشان تفاوت قالب و مضمون وجود دارد، واجد تقابل‌های دوگانه دانست و این پژوهش را درباره آنها تکرار کرد.

برداشت اشتباه از مفاهیم نظریه به تقابل‌های دوگانه محدود نمیشود. در مقاله «ساختار دیالکتیکی روزه در متون عرفانی»، نویسندگان برداشتهای متفاوت عارفان از مفاهیم شریعت، طریقت و حقیقت را یک محور همنشینی تعریف میکنند:

«تقسیم‌بندی طریق سلوک به سه مرحله شریعت، طریقت و حقیقت که در جهت تکمیل یکدیگر حرکت میکنند، ناشی از الگوپذیری عارفان از باطن‌گرایی است؛ بدین طریق که طریقت باطن شریعت و حقیقت بطن نهایی طریقت و شریعت محسوب میشود... به تعبیر دیگر میتوان برداشتهای مختلف عارفان را از تعبیر گوناگون، در یک محور همنشینی در ذیل این الگو قرار داد. نظام‌مندی برخاسته از این الگو را میتوان مهمترین اصل ساختارمند مفاهیم عرفانی دانست؛ سرانجام این مفاهیم فقهی و شرعی در متون عرفانی حکم دالهایی را به خود میگیرند که به مدلول و غایت مشترکی به نام حقیقت منتهی میشوند.» (همان، ۱۶۷-۱۶۶)

فارغ از میزان درستی این مدعا، به نظر میرسد نویسندگان دچار برداشت اشتباه از مفهوم محور همنشینی شده‌اند. طبق تعریف سوسور، محورهای جانیشینی و همنشینی حاصل انتخاب از میان عناصر نظام و ترکیب آنها با یکدیگر است. «این روابط پیچیده، تودرتو و چندوجهی نشانه‌ها با یکدیگر، در چهارچوب نظام زبان شکل میگیرد. و ویژگی این نظام آن است که هر تغییری در هر یک از اجزای آن به تغییر کل آن می‌انجامد. از سوی دیگر همنشینی نشانه‌های زبانی، زنجیره‌ای را پیش‌رویمان قرار میدهد که بعدها «ساخت» نامیده شده است. ساختگرای بی‌طور کلی شیوه‌ای است که دو عملکرد انتخاب از نظام و ترکیب در زنجیره ساخت را محور و اساس کار خود قرار میدهد.» (صفوی، ۱۳۹۸: ۱۰۶) همانگونه که مشاهده میشود، نویسندگان مقاله «برداشتهای عرفای مختلف از تعبیر

گوناگون» (مانند روزه و...) را در حکم عناصر نظام عرفانی تصور کرده‌اند که در محور همنشینی در کنار یکدیگر قرار میگیرند، حال آنکه مبنای این برداشت روشن نیست و به ظاهر نمیتواند درست باشد. در واقع عناصر دارای تمایز در نظام عرفانی - که نویسندگان از آن به «تعبیر» یاد کرده‌اند - را باید در کنار حج، روزه، زکات و... مسائلی همچون ریاضت، سلوک، ترک تعلق، تجرد نفس و... دانست که با عناصر پیش گفته در محور همنشینی قرار میگیرند، نه برداشت عرفای مختلف از مفهومی واحد همانند روزه. برای مثال یک گزاره از نظام عرفانی را میتوان چنین بیان کرد:

«روزه ظاهری در کنار امساک نفس از محارم موجب تعالی و رشد در سلوک میگردد.»

در این گزاره عناصری همچون روزه، امساک، محارم، تعالی و رشد در کنار هم، محور همنشینی یا در اصطلاح «ترکیب» گزاره را تشکیل داده‌اند. به همین صورت میتوان در محور جانشینی (یا همان «انتخاب») کلماتی مانند حج و نماز را جایگزین روزه یا تجرد نفس را جایگزین سلوک کرد. لذا نمیتوان برداشتهای مختلف عرفا از مفهوم روزه را عناصر نظام عرفان در نظر گرفت.

دیگر گزاره محل تأمل بند نقل شده، این است که: «سرانجام این مفاهیم فقهی و شرعی در متون عرفانی حکم دالهایی را به خود میگیرند که به مدلول و غایت مشترکی به نام حقیقت منتهی میشوند». مؤلفان در اینجا نیز اشتباه دیگری را مرتکب شده و برخلاف مبانی زبانشناختی سوسوری قضاوت کرده‌اند. سوسور هر نشانه را از پیوند اختیاری و قراردادی «یک دال» و «یک مدلول» میدانند. بنابراین اینکه چند دال را منتهی به یک مدلول بدانیم، خارج از برداشت ساختگرایی مبتنی بر دیدگاه‌های سوسور است. البته درست است که در تلقی فرانسوی از ساختگرایی (در آرای صاحب‌نظرانی چون رولان بارت) رابطه دال و مدلول با نظر سوسور تفاوت پیدا میکند و یک دال به چند مدلول و یا بالعکس میتواند دلالت داشته باشد، اما این تلقی در هیچ یک از بخشهای مقاله دیده نمیشود و نمیتوان برداشت اشتباه نویسندگان از مبانی نظری سوسور را به پای این تلقی نوشت.

مشکل نظری دیگر این مقاله، برداشت اشتباه از مفهوم تقابلهای دوگانه است. در بخشی از آن، سخن از تقابل کلی فضای عرفان و مسائل آن با فضای شریعت میرود و سپس روزه شرعی و روزه عرفانی در تقابل یکدیگر قرار میگیرند. مشکل از جایی شروع میشود که نویسندگان از موضوع تقابل دوگانه، به مبحثی جدید به نام «تقابل سه‌گانه» میرسند. همانطور که گذشت اساساً موضوع تقابلهای دوگانه در نظریه ساختارگرایی، بر رابطه متقابل دو عنصر تأکید دارد و سخن این است که تأثیر و تأثر این دوگانه‌ها موجب شکلگیری ساختار میشود. اما در اینجا نویسندگان با برداشتی مبهم، دو عنصر را به سه عنصر گسترش داده و میان «سه» موضوع شریعت، طریقت و حقیقت، تقابل «دو» گانه برقرار دانسته‌اند! مطلبی که به لحاظ منطقی دچار خدشه است. نکته جالب اینجاست که هرچند در ادامه مقاله روزه شرعی «تز» و روزه عرفانی «آنتی‌تز» نامیده میشوند و حاصل تقابل این دو نیز - که در متون با عناوینی چون روزه خاص‌الخواص نامیده میشود - «سنتز» دانسته میشود، باز سخن از تقابل سه‌گانه ادامه پیدا میکند.

همانطور که ذکر شد، گاهی نیز فهم نادرست ساختگرایی، حاصل آمیختن آن با مسائل سایر نظریه‌ها بخصوص فرمالیسم است. برای مثال در مقاله «بررسی و تحلیل ساختاری شعر نظامی» (غیبی و سیف، ۱۳۸۸) مؤلفان ظاهراً سعی داشته‌اند از مبانی فرمالیسم و ساختگرایی توأمان استفاده کنند، اما در عمل شاهد هیچ یک از این دو نظریه نیستیم. در این مقاله ساختگرایی نه بعنوان یک نظریه در شناخت ادبیات که ظاهراً رویکردی در سرودن شعر آن هم بوسیله شاعری همچون نظامی در قرن ششم عنوان میشود:

«با توجه به اینکه جذابیت آثار هنری اغلب ناشی از کیفیت ساختاری آثار است و این ساختار اثر است که میتواند با نوع کارکرد خود چه زبانی و چه بیانی و زیباشناختی در میان دیگر آثار ادبی به برجستگی رسیده و بعنوان یک اثر ادبی در میان یک ملت مطرح شود؛ در این میان شعر نظامی به دلیل نوع کارکرد زبانی و بیانی و با در نظر گرفتن این مسئله که بسیاری از زیباییها و جذابیت‌های آثار نظامی به شکل و فرم آنها مربوط میشوند و شعر و نظم در کلام نظامی در همسویی کامل قرار دارند، ما را بر آن داشت تا شعر این شاعر بی‌بدیل ادب فارسی را از جنبه های مختلف زبانی، بیانی و زیباشناختی و آشنایی‌زدایی مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم و نمونه‌هایی از موارد ساختارگرایی در اشعار نظامی (خسرو و شیرین و لیلی و مجنون) را بررسی کنیم. باشد که در معرفی این شاعر زبان‌دان و مسلط به امور زبانی مؤثر و مفید واقع شود.» (همان، ۸۱)

در عبارات فوق، نویسندگان با خلط مفاهیم فرمالیستی و ساختارگرایی به دنبال ارائه شناختی جدید از آثار نظامی هستند؛ غافل از اینکه با پژوهشی بدون طرح نظری روشن حتی از نظر تحقیقات سنتی مواجه هستیم. نویسندگان در پیکره مقاله، مواردی از صناعات ادبی مختلف در شعر نظامی همچون جناس، تناسب، تقابل، ایهام و... را نقل و از این طریق به زعم خود ساختار آثار نظامی را تحلیل کرده‌اند؛ بی‌آنکه ستون فقرات مطالب و کل و جزء آن روشن باشد. در انتهای مقاله البته عناوینی از مباحث فرمالیستی همچون قاعده‌کاهی و برجسته‌سازی دیده میشود، اما برخورد مؤلفان با این مقولات نیز تقلیل آنها به همان صناعات ادبی است و فراتر نمیروند. درنهایت باید این مقاله را از سنخ مقالات کاملاً سنتی دانست که صرفاً عناوین و اصطلاحات نظریه‌های فرمالیسم و ساختارگرایی در آنها طرح شده است، اما به دلیل برداشت اشتباه، هیچ ارتباطی با آنها ندارد.

مثال دیگر از خلط مسائل این دو نظریه، مقاله «تقد ساختاری مناظره خسرو و فرهاد در منظومه غنایی خسرو و شیرین» است. جایی که ذیل عنوان «ساختار نظم» شاهد طرح موارد فرمالیستی مانند «توازن» در سطوح آوایی، واژگانی و نحوی هستیم و این پراکندگی موضوعی در سرفصل بعدی یعنی «ساختار متن» شدیدتر میشود. در این سرفصل، به مبحث انسجام در متن پرداخته میشود که از اساس با مسائل مربوط به ساختارگرایی - که براساس زبان‌شناسی سوسوری شکل گرفته است - تفاوت دارد. یعنی نویسنده با خلط چند نظریه ذیل عنوان کلی و مبهم ساختار، سعی در تکمیل مطالب خود دارد، غافل از اینکه هر کدام از این نظریه‌ها در مبادی و غایات با هم تفاوت دارند. برای مثال، نگاهی کوتاه به بخش نتیجه‌گیری مقاله، میتواند بی‌ارتباطی آن با نظریه ساختار را بخوبی روشن سازد:

«این مناظره هیچ نتیجه منطقی را در بر ندارد و درنهایت هیچ یک از شخصیتها قادر نیستند دیگری را به نتیجه دلخواه بکشانند. پس نباید از آن انتظار گفتمانی براساس منطق ارسطویی را داشت.

- نظامی توانایی خود را در ارائه یک گفتگوی (dialogue) نمایشی نشان داده است. وجود این مکالمه بر کشش و جذابیت داستان خسرو و شیرین افزوده است.

- نظامی در مکالمه دو رقیب نیز قادر است ابعاد رمانتیک داستان را حفظ کند. نظامی با به‌کارگیری ترفندهای انسجام‌بخش چون انسجام دستوری، واژگانی، پیوندی، بر یکپارچگی متن افزوده است. رعایت توازنهای نحوی واژگانی و آوایی موجب تناسب و تناظرهای هنری متن شده است.» (همان، صص ۱۷۷-۱۷۶)

آسیب سوم در فهم نادرست نظریه، استفاده ارزشگذارانه از ساختارگرایی است که یک نظریه توصیفی به شمار میرود: «یکی دیگر از زمینه‌های شکلگیری نظریات ساختارگرایانه که خود پیامد تلاش برای دستیابی به قوانین حاکم بر متون روایی است، گذر از داوریهی ارزشگذارانه و روی‌آوری به نگاهی توصیفی است.» (هرمن، ۳۹۱: ۶۸)

به نقل از محمدی کله‌سر، ۹۷: ۱۵۹) با این وجود در مقالات این حوزه قضاوت درباره ارزش آثار بوسیله تحلیل ساختار دیده می‌شود. برای مثال، ساختار شعر نظامی عامل جذابیت آن دانسته شده است (غیبی و سیف، ۸۸: ۸۱)؛ زیباترین طنزهای مثنوی آنهایی هستند که در مرکز آنها عنصری از عناصر ساختاری وجود دارد (پارسانسب، ۸۶: ۵۶) یا اینکه استفاده از غزل روایی موجب آسان‌یابی مضامین و لذت‌بخشی از شعر می‌شود. (روحانی و منصوری، ۸۶: ۱۱۸)

آخرین مشکل در بخش فهم نادرست از مبانی ساختارگرایی، بررسی شعر یا نثر غیرداستانی بوسیله این نظریه است. توفیق اصلی نظریه ساختارگرایی در بررسی متون ادبی، در بخش داستان و آشکال روایت آن بوده است: «باید اذعان کنم که [در نقد ساختارگرایی] به داستان بسیار بیش از هر نوع دیگری از ادبیات توجه شده است. دلایل متعدد است. چنانکه همه میدانیم و به دلایلی که ساختارگرایان میتوانند بتفصیل اثبات کنند، شعر قابل ترجمه نیست. اما باید این احساس را هم به این حرف اضافه کنم که معلوم شده شعر (دست کم تا به اینجا) باندازه داستان تن به نقد ساختارگرایانه نمیدهد.» (اسکولز، ۱۳۷۹: ۱۰) و یا: «با توجه به حجم اندک گفته‌ها و نوشته‌های موجود در زمینه مطالعه شعر، میتوان با قاطعیت ادعا کرد که ساختارگرایان فرانسوی کار چندانی در این مورد انجام نداده‌اند. چاره‌ای دیگری در اختیارمان نیست جز اینکه چهارچوب نظری را از ساختارگرایی وام بگیریم و درون آن را با نقدهایی پر کنیم که برحسب سنتهای دیگر نوشته شده است؛ سنتهایی که در زمینه مطالعه شعر غنایی هدفمندتر بود. (کالر، ۱۳۸۸: ۲۴۶) لذا ساختارگرایی موفقیت چندانی در شناخت شعر یا نثر غیرداستانی نیافته است. پیش از این در مقاله «محدودیت‌های بوطیقای ساختارگرایی شعر» (قاسمی، ۹۳: ۱۹۳-۱۶۳) نیز بطور مفصل به این موضوع پرداخته شده است. اما علیرغم این مطلب آشکار، در مقالات موردبررسی شاهد به‌کارگیری مکرر نظریه بر اشعار غیرروایی کهن هستیم. کاربستی که حتی در نوشته‌های بنیانگذاران ساختارگرایی نیز چندان به جایی نرسیده است: «با نگاهی گذرا به متونی که نظریه‌پردازان ساختارگرایان و شارحان ساختارگرایی نوشته‌اند، میتوان به این نتیجه رسید که حجم بسیار اندکی از این منابع صرف پرداختن به شعر شده است؛ آن حجم اندک هم چندان دستاورد و توفیقی ندارد. یاکوبسن و لوی اشتروس با تحلیل شعر «گره‌های» بودلر به قوانین و قواعد قافیه، ساختهای نحوی و جایگزینی واژگان پرداختند. این تحلیل یاکوبسن و اشتروس از نمونه‌های نادر و اندک بررسی دقیق ساختارگرایان از شعر است که البته با انتقادهایی هم همراه بوده است (رک. اسکولز، ۱۳۷۹: ۵۸ تا ۶۵). هدف یاکوبسن و اشتروس این بود که دریابند شعر بودلر از چه چیزی ساخته شده است؛ «دریافت توازن و تخالف، شباهتها و تقارنهای آوایی و دستوری از یک سو و تقابلهای آوایی و دستوری از سوی دیگر اساس کار آنها بود.» (احمدی، ۱۳۷۸: ۷۶)» (همان، ۱۵۱)

اصالت دادن به نظریه و گزینش سلیقه‌ای متن در راستای اثبات آن

سومین آسیبی که گریبانگیر مقالات مورد بررسی شده است، نظریه‌محوری است. یعنی حتی اگر حضور نظریه را در پژوهش زائد ندانسته و فهم پژوهشگر از مبانی آن را درست بدانیم، ممکن است پژوهش در دام این آفت افتاده باشد. به این معنی که در مواجهه نظریه با متن، اصالت به نظریه داده می‌شود و برای اثبات گزاره‌های آن، متن بصورت گزینشی نقل می‌شود. درست است که فضای محدود مقاله امکان پرداختن به تمامی بخشهای یک متن را فراهم نمیکند، اما نباید انتخاب از متن به نحوی باشد که با در نظر گرفتن بخشهای دیگر آن، ادعای مقاله زیر سؤال برود. تعداد زیادی از مقالات بررسی‌شده، صرفاً بخشهایی از متن یا متون را انتخاب کرده‌اند که با پیش‌فرض

خود همخوانی دارد و در همان راستا قرار می‌گیرد. برای نمونه در مقاله «ساختار داستان رستم و اسفندیار» (مالمیر، ۱۳۸۵) نویسنده براساس فرضیه خود چنین بیان میکند که کل داستان رستم و اسفندیار، براساس جدال میان سنت (جدا بودن خاندان پهلوانی از پادشاهان) و نوآوری (خلط دو قدرت پهلوانی و پادشاهی در یک نهاد) در شاهنامه شکل گرفته است. حال آنکه صرفاً بخشهایی از داستان که مؤید این نظر است نقل میشود و از بخشهای دیگر همانند عوامل روانی و انگیزه‌های شخصیتها (مانند گشتاسب، اسفندیار و رستم) یا حتی نبردهای دیگر در شاهنامه میان پهلوانان که با این فرضیه سنخیت ندارد، سخنی نمی‌رود.

یا در مثالی دیگر در مقاله «از ساختار معنادار تا ساختار رباعی (نگاهی جامعه‌شناختی به ارتباط میان جهان بینی عصر رودکی با ساختار رباعی)» (خاتمی و دیگران، ۱۳۸۸) ادعای نویسندگان این است که بررسیهای صورت گرفته در زمینه مشخص کردن منشأ پیدایش قالب رباعی تاکنون راه به جایی نبرده است و این جستجو از اساس اشتباه است. یعنی اعتقاد ایشان بر این است که تحقیقات سنتی در اینباره به جایی نخواهد رسید و استفاده از نظریه ساختارگرایی در پیچهای جدید بر این موضوع خواهد گشود:

«در این مقاله نویسندگان با اعتقاد به اینکه چنین پژوهشهایی نتیجه متقنی نخواهد داشت این موضوع را از منظری دیگر نگریسته، تلاش کرده‌اند تا با استفاده از نظریه ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن - که میان شکل اثر و جهان‌نگری حاکم بر عصری که اثر در آن شکل گرفته است ارتباط برقرار میکند - نشان دهند که چگونه قالب رباعی - البته در معنای مصطلح و امروزی آن - که از ساختاری منطقی برخوردار است انعکاس جهان‌نگری عقلانی شاعران خردگرای سبک خراسانی است، نه شکل تکامل‌یافته شعر ایران پیش از اسلام.» (همان، ۱)

تا به اینجای کار به نظر میرسد نویسندگان راهی تازه در پیش گرفته‌اند و آن هم استفاده از نظریه‌های ادبی جدید برای روشن ساختن نقاطی از ادبیات کهن فارسی است که تاکنون با تحقیقات سنتی تاریک مانده و به جایی نرسیده است. اما در ادامه با برشمردن ویژگیهایی مانند خردگرایی، مرگ‌اندیشی، دعوت به شاد زیستن و... به عنوان عناصر معنادار شعر خراسانی و نیز منسجم و منطقی دانستن قالب رباعی در میان سایر قوالب شعری، به این نتیجه میرسند:

«خردگرایی کانونی است که جهان‌بینی شاعران سبک خراسانی بر آن استوار میباشد و خرد چون رشته‌ای نامرئی عناصر مختلف شعر شاعران این عصر را به یکدیگر پیوند داده، آنها را در کنار هم مینشانند. این ویژگی را عیناً در رباعی نیز مشاهده میکنیم. در رباعی نیز همچنانکه پیشتر گفته شد رابطه علت و معلولی که خود رابطه‌ای بر پایه عقلانیت است، میان مصراعها دیده میشود. درحقیقت رباعی همان قالبی است که باید آن را انعکاس جهان‌نگری شاعران سبک خراسانی دانست. حاصل کلام آنکه قالب رباعی به دلیل داشتن ساختار منطقی و منسجم و شکل یک قضیه منطقی، قابلیت انعکاس یک جهان‌بینی عقلانی را دارا است و بی‌دلیل نیست که رباعی یکی از پرکاربردترین قالبهای شعری سبک خراسانی بوده، شکلگیری آن را به شاعران این عصر و شاعر توانای آن رودکی، نسبت داده‌اند.» (همان، صص ۱۴-۱۳)

اشکال اساسی رخ داده در این مقاله، انتخاب‌گزینشی متون است. این مقاله مصرانه رباعی را قالبی خردگرا و منسجم میداند و از همین رو خاستگاه آن را دوره خراسانی و عصر رودکی میداند که در آن، خردگرایی جلوه پرننگی داشته است. با این حساب، رباعیات سایر ادوار همانند سبک عراقی که از قضا حجم انبوه و چندین‌برابری نسبت به سبک خراسانی دارد و همچنین به لحاظ مختصات فکری نقطه مقابل خردگرایی است را نمیتوان توجیه کرد. حتی میتوان از اساس ادعای نویسندگان مبنی بر رابطه انسجام رباعی و ساختار منطقی به‌هم‌پیوسته آن با خردگرا بودن را زیر

سؤال برد؛ چراکه ممکن است یک رباعی کاملاً منسجم و دارای ساختار منطقی باشد، اما مفهومی عرفانی یا تغزلی داشته باشد. البته مسئله اصلی، تأکید پررنگ نگارندگان بر حل مشکل منشأ پیدایش رباعی است. ادعای اصلی مقاله این است که تحقیقات سنتی در اینباره راه به جایی نبرده‌اند و این مقاله در پی حل قطعی مشکل با استفاده از نظریه ساختارگرایی تکوینی گلدمن است؛ در حالیکه نتیجه‌گیری نهایی مقاله، به هیچ وجه یقین‌آور نیست و صرفاً یکی از تحلیل‌های ممکن تواند بود. حتی میتوان گفت فرضاً اگر ادعای این پژوهش را نیز کاملاً تأیید کنیم و ساختار رباعی را متناسب با سبک خراسانی بدانیم، باز به هیچ عنوان دلیلی بر پیدایش رباعی در این دوره نیست، بلکه صرفاً میتواند گواهی بر رونق و رواج آن در این مقطع باشد و نه آغازش. یعنی مؤلفان باید تحلیل خود را اولاً غیرقطعی میدانستند و ثانیاً تکمیل‌کننده تحقیقات تاریخی، نه جایگزین آن.

نمونه‌ای دیگر از این مشکل، مقاله «از جهان‌نگری تا کاربرد صنایع بدیعی در شعر سبک خراسانی (با رویکردی به نظریه ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن)» (علیزاده و راموز، ۱۳۸۹) است. این مقاله نیز مشابه مقاله پیشین، در پی تطبیق نظرات لوسین گلدمن با شعر سبک خراسانی است؛ با این تفاوت که در اینجا موضوع، کشف ارتباط میان صنایع بدیعی شعر این دوره و مناسبات اجتماعی حاکم بر آن است. نویسندگان مقدمتاً به ارتباط مستقیم کاربرد صنایع ادبی و اوضاع سیاسی-اجتماعی حاکم بر عصر اشاره میکنند و آن را بدیهی می‌انگارند:

«باید گفت که میان رویکرد به صنایعی خاص در هر دوره با شرایط تاریخی و اجتماعی آن برهه زمانی و نوع جهان‌بینی حاکم بر شاعران آن دوره رابطه وجود دارد. بعنوان مثال در هنگام مطالعه آثار شاعران سبک عراقی، این صنایع معنوی است که برخلاف خصلت درونی بودنشان، بیشتر به چشم می‌خورد.» (همان، صص ۱۵۲-۱۵۱)

برخلاف نظر نویسندگان، درستی مطلب فوق به هیچ عنوان بدیهی نیست و نیاز به پژوهش‌های جداگانه در این باب وجود دارد، اما حتی با فرض پذیرش گزاره مذکور، باید دید در عمل همین گزاره به چه میزان و چه کیفیتی در مقاله تحقق یافته است. در ادامه، مقاله بجای اینکه مطلب فوق را شرح و موشکافی کند، به سراغ ذکر آماری کاربرد صنایع ادبی در آثار چهار شاعر اشاره‌شده می‌رود و تقریباً کل مقاله تا پایان به همین موضوع اختصاص پیدا میکند. گویا رسالت مؤلفان، بررسی آماری کاربرد صنایع بدیعی در شعر رودکی، فرخی، عنصری و مسعود سعد بوده و همه صحبت‌های پیشین مبنی بر یافتن رابطه میان ساختار معنادار شعر این دوره و صنایع بدیعی آن، فرع بر این کار بوده است. اتفاقی که تا پایان می‌افتد، برشمردن یک به یک صنایع بدیعی و میزان استفاده آن در شعر شعرای چهارگانه است. برای مثال در سرفصل «تصدیر» می‌خوانیم:

«۳- تصدیر:

رودکی، ۳۴ مورد.

اثر میر نخواهم که بماند به جهان / میر خواهم که بماند به جهان در اثر

فرخی، ۳۵ مورد.

دل ترسا همی داند کزو کیشش تبه گردد / لباس سوگواران زان قبل پوشد همی ترسا

عنصری، ۴۸ مورد.

چهار وقتش پیشه چهار کار بود / کسی ندید و نبیندش ازین چهار جدا

مسعود سعد، ۴۴ مورد.

گر ارغوان ز باغ بشد هیچ باک نیست / می خواه ارغوانی بر یاد ارغوان» (همان، ۱۵۴)

پس از ذکر هر یک از صنایع بدیعی که تقریباً تا پایان مقاله به طول می‌انجامد، نویسندگان در یک بند تمام‌مطلب را به پایان رسانده و نتیجه‌گیری میکنند که «میزان به‌کارگیری صنایع لفظی در شعر این دوره، حائز اهمیت است. بطور خلاصه بسامد بالای این صنایع را میتوان انعکاسی دانست از شکوه و جلال دربار پادشاهان سامانی و غزنوی و زندگی مرفه شاعران این دوره که در این دربارها زیسته و ارج و قُربی فراوان داشته‌اند.» (همان، ۱۶۲) یعنی نویسندگان با یک فرض کلی و بدون مبنای نظری مشخص به این نتیجه رسیده‌اند که به کار بردن صنایع لفظی که بار موسیقایی بیشتر دارد، براساس زندگی اشرافی در آن دوران است. حتی از نام صناعی همچون ترصیع، ارتباط آن با فضای سلطنتی و جواهرات موجود در آن استنباط میشود. بدون شک این نوع تلقی، ارتباطی با نظریه ساختارگرا و خوانش گلدمن از آن ندارد یا حداقل باید آن را سطحی‌ترین برداشت ممکن از این نظریه دانست. مضاف بر آن، مشکل انتخاب‌گزینی نیز مشاهده میشود. چراکه در شعر دوره‌های دیگری همانند روزگار سلجوقی - که دوره انحطاط معیشت شعرا و از رونق افتادن شاعرانویزیهای گذشته فرامیرسد - نیز کاربرد صنایع لفظی همچون موازنه، تصدیر، جناس و... به شکل بسیار پررنگتری از این دوره جریان دارد. اگر کاربرد این صنایع با فضای اشرافی و تجملی دربارهای سامانی و غزنوی ارتباط مستقیم دارد، ادوار بعدی همانند دوره سلجوقی را چگونه باید توجیه کرد؟ بنابراین مشاهده میشود که فرض پژوهش بر بخشی از اشعار کهن استوار شده است که با در نظر گرفتن سایر بخشها، زیر سؤال میرود.

ناکامی از کسب نتایج جدید

آفت مهم دیگری که گریبانگیر برخی مقالات شده است، ناتوانی از ارائه یک دستاورد جدید و شناخت تازه از متن کهن موردبررسی است. این دسته بیشتر مقالاتی هستند که بظاهر در فهم مبانی نظریه اشکال (یا حداقل اشکال عمده) نداشته‌اند و در عمل در پی به‌کارگیری درست آن بوده‌اند، اما در نهایت نتیجه‌ جدیدی از این فرایند به دست نیامده است. به بیان دیگر، این دسته از مقالات را میتوان پژوهشهایی الگومحور و مکانیکی برشمرد که صرفاً براساس یک دستورالعمل مشخص، متن موردنظر خود را بررسی میکنند. هرچند به نظر نتیجه‌ای علمی از این فرایند حاصل میشود، اما در عمل چیزی جز آزمون چندباره گزاره‌های نظریه و در نهایت اثبات آن مشاهده نمیشود و عمده این مقالات را باید دارای خصلت ترویجی دانست. چراکه صرفاً به معرفی چندباره نظریه و مرور قواعد ازپیش‌آزمایش‌شده آن در متنی جدید پرداخته‌اند. این مسئله در حوزه مقالات با رویکرد روایت‌شناسی ساختارگرا نمود بیشتری پیدا میکند. مقالاتی که در اکثر آنها پژوهشگر طی یک روند از پیش معلوم، مبانی روایت‌شناسی را از آرا یک یا چند تن از متفکران ساختارگرا (بارت، گرماس، ژنت، تودوروف و...) نقل کرده، سپس متنی کهن را برای به‌کارگیری آن الگو/الگوها برمیگزینند. در نهایت به این نتیجه میرسیم که الگوی اتخاذشده درباره این متن نیز صادق است و درستی نظریه اثبات میشود. برای مثال بند زیر را با جایگزینی عنوان متون داستانی دیگر بجای «ورقه و گلشاه» و آوردن روند حوادث هر یک، میتوان بعنوان خلاصه تعداد کثیری از دیگر مقالات نیز ذکر کرد: «در مقاله حاضر طرح این داستان بعنوان یکی از اجزای اصلی تشکیل‌دهنده آن از دیدگاه ساختارگرایی بررسی شده است. در این داستان ورقه قهرمان اصلی، در پی دستیابی به هدفی خاص یعنی ازدواج با گلشاه است. در راه رسیدن به هدف با مقاومت نیروهای مخالف روبرو میشود و در نتیجه وضع متعادل زندگی او و قبیله‌اش به هم میریزد، ولی قهرمان با کمک نیروهای یاریگرش موفق میشود بر حریفان غلبه کند، به هدف برسد و وضع متعادل و سامان‌یافته‌ای را که محصول حوادث داستان است، به تعادل و سامان‌یافته‌ای زندگی خود و قبیله‌اش بازگرداند.

حوادثی که در داستان رخ میدهد باعث شکل گرفتن چهار سلسله (پیرفت) در طرح آن میشود. در این مقاله چنان که ذکر شد، طرح این داستان و اجزای تشکیل دهنده آن از دیدگاه چند تن از ساختن‌گرایان بررسی و تحلیل شده است. (فروزنده، ۸۶: ۶۳)

بیش از سی مقاله با رویکرد روایت‌شناسی را در دهه هشتاد میتوان ذکر کرد که تلاش پژوهشگر در آنها صرفاً معطوف کشف مفاهیم روایت‌شناسی ساختن‌گرا همچون «گزاره‌ها» و «پیرفتها»، «سطوح روایت»، «تقابل کنشگرها»، «شیوه بازنمایی» و... در متون کهن شده و در این میان هیچ نوآوری خاصی رخ نداده است؛ نه انتقادی نسبت به مبانی نظریه در آنها مشاهده میشود و نه ایجاد دسته‌بندی یا نگرشی جدید متناسب با متون کهن فارسی. مقالاتی همانند «ساختار داستانی زال و رودابه»، «بررسی ساختار داستانی پند و اندرز اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش اثر شیخ بهایی»، «روایت‌شناسی داستان بوم و زاغ در کلیله و دمنه»، «روایت‌شناسی تاریخ بیهقی: بررسی سازوکار روایت «حکایت بوبکر حصیری» براساس نظریه ژنت»، «تحلیل معنا-ساختاری دو حکایت از تاریخ بیهقی با تکیه بر الگوهای کنشگری گریماس» و... که با جایگذاری متون داستانی دیگر در این الگوها میتوان دهها و صدها مقاله از این نوع ترتیب داد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با شروع اقبال به نظریه‌های جدید در پژوهش‌های ادبی ایران در دهه‌های هفتاد و هشتاد شمسی، نظریه ساختارگرایی نیز در کانون توجهات قرار گرفت و مقالات زیادی براساس این نظریه به نگارش درآمد. مقالاتی که در پی کشف نکاتی تازه از متون کهن بودند که بظاهر با تحقیقات سنتی به دست نیامده بود. اما با بررسی نمونه‌های مختلف از کاربست نظریه ساختارگرایی بر متون کهن فارسی، شاهد دستاورد چندانی در این زمینه نیستیم و در بسیاری از مقالات، این نظریه حضوری زائد دارد. به نحوی که با حذف ساختارگرایی نیز مطالب به نحو موجود قابل طرح است و کارکرد نظریه را بیشتر اعتبارزایی برای اینگونه پژوهشها میتوان در نظر گرفت. آسیب بعدی ضعف در شناخت درست مبانی ساختارگرایی است که در مواردی همچون بررسی یک متن منفرد و بی‌توجهی به سایر متون، استنباط نادرست از مفاهیم نظریه، استفاده ارزشگذارانه از نظریه ساختارگرایی و تأکید بر بررسی شعر و نثر غیرداستانی بوسیله این نظریه خود را بروز میدهد. از دیگر آفتهای ایجادشده میتوان به گزینش بخشهایی خاص از متن در راستای توجیه نظریه و غفلت از سایر بخشهای معارض و درنهایت ناکامی از کسب نتیجه جدید اشاره کرد. در این مقاله تلاش شد با برشمردن آسیبهای موجود در این پژوهشها، راهی به سوی اصلاح کاربست نظریه‌های ادبی بر متون کهن فارسی ایجاد و فضایی مفیدتر برای تحقیقات آتی در این زمینه گشوده شود.

مشارکت نویسندگان:

این مقاله از رساله دوره دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی مصوب در مجتمع علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد استخراج شده است. جناب آقای دکتر رضا اشرفزاده راهنمایی این رساله را بر عهده داشته‌اند و طراح اصلی این مطالعه و نویسنده مسئول بوده‌اند. جناب آقای دکتر سید مجید تقوی‌بهیجانی بعنوان مشاور و خانم عاطفه بدیع‌گلمکان دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد پژوهشگران این رساله در گردآوری و تنظیم متن نقش داشته‌اند. درنهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر میباشد.

تشکر و قدردانی:

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مسئولان آموزشی و پژوهشی مجتمع علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد و نیز مسئولین فرهیخته و دلسوز نشریه و زین سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب) اعلام نمایند.

تعارض منافع:

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیت‌های پژوهشی تمامی نویسندگان است و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES

- Abidinia, Mohammad Amir and Ali Delai, Milan (2008). "Investigation of dual confrontations in the structure of the Sana'i garden". Persian language and literature research journal. 13. pp. 25-42.
- Ahmadi, Babak (1371). Text structure and interpretation. Central Tehran.
- Alizadeh, Naser and Kamal Ramoz (2009). "From the worldview to the use of novel arts in Khorasani style poetry (with an approach to Lucien Goldman's formative structuralism theory)". Parsi newspaper. Sh53. pp. 135-467.
- Amankhani, Isa and Mona Alimaddi (2011). "Pain or treatment; Pathology of the application of literary theories in contemporary research". Literary Research Quarterly. Nos. 36 and 37. pp. 51-75.
- Barzi, Rahman and Asghar Mushtaqmehr (2019). "Content and structure in Attar's tazkira al-Awliya". Persian language and literature magazine. (Faculty of Literature and Human Sciences, University of Tabriz) No. 223. pp. 221-192.
- Behnamfar, Mohammad (1388). "Analysis of the structure and Sana'i schools". The biannual journal of mystical literature of Al-Zahra University (S). Sh1. pp. 1-31.
- Bresler, Charles (2016). An introduction to the theories and methods of literary criticism. Translated by Mustafa Abedinifard; Tehran: Nilofar.
- Culler, Jonathan (2008). structural boutique; Translated by Kourosh Safavi. Tehran: Minuy-e-Kherad.
- Emarati Moghadam, Davood (8138). "Criticism crisis: the coincidence of theory and text". Literary Criticism Quarterly. Sh8. pp. 219-215.
- Farhadpour, Murad and Yusuf Abazari (1371). "Criticism of the book on text structure and interpretation". Kian magazine. Sh8. pp. 51-60.

- Gheibi, Seyyed Mahmoudreza and Abdulreza Seif (2008). "Study and structural analysis of military poetry". Persian literature magazine. Sh1. pp. 102-88.
- Ghorbanian Rahnavard, Saeed and Davood Emarati Moghadam (2017). "Pathology of understanding and application of the topic of defamiliarization in the scientific-research articles of Iranian academics in the field of Persian language until spring 2015". Literary criticism quarterly. Sh44. pp. 163-148.
- Herman, David (2011). "Structuralist Narrative". In the encyclopedia of narratology. Edited by Mohammad Ragheb. Tehran: Elm.
- Hosseini, Ruhollah and Asadullah Mohammadzadeh (1385). "Examination of the structure of confrontation between Rostam and Esfandiar in Shahnameh based on Levi-Strauss theory of confrontation". Journal of contemporary literature research in the world. Sh31. pp. 61-43.
- Khatami, Ahmed and Mostafa Malekpayin (2009). "The stylistic similarities of Shamlu's poetry and the prose of Beyhaqi's history". Journal of the history of literature. Vol. 66. pp. 115-138
- _____ , Isa Amankhani and Mona Alimaddi (1389). "From the meaningful structure to the quaternary structure (a sociological look at the relationship between the worldview of the Rudaki era and the quaternary structure)". Persian Language and Literature Research Journal. 16. pp. 1-20.
- Makarik, Irena Rima (2010). Encyclopedia of contemporary literary theories. Translated by Mehran Mohajer and Mohammad Nabavi. Tehran: Agah.
- Malmir, Timor (1385). "Structure of the story of Rostam and Esfandiar". Persian Literature Prose Journal. Sh24. pp. 184-163. (1387).
- _____ , "Technical Structure of Shahnameh". Kaushnameh scientific research quarterly. 16. pp. 224-199. (1388).
- _____ , "The coherent structure of Hafez Shirazi's sonnets". Journal of literary arts. Sh1. pp. 41-56.
- Mohammadi Kolahsar, Alireza (2017). "Criticism of the use of literary theory in research articles (with emphasis on structuralist narratology)". Literary criticism quarterly. Sh42. pp. 149-172.
- Norouzi, Zainab (2008). "Structural criticism of the debate between Khosrow and Farhad in the lyric poem Khosrow and Shirin". Adab Ghanai research journal. 12. 157-178.
- Parsa, Seyed Ahmad (2015). "The stylistics of Khaqani's satires". Journal of Social and Human Sciences of Shiraz University. Sh48. pp. 57-67.
- Payandeh, Hossein (2018). Literary theory and criticism: an interdisciplinary textbook. Volume 1. Tehran: Samt.
- Rezvanian, Qudsiyeh (1388). "Reading Golestan Saadi based on the theory of dual oppositions". Persian literature magazine. Sh2. pp. 136-123.
- Scholes, Robert (1379). An introduction to structuralism in literature. Translated by Farzaneh Taheri. Tehran: Agah.

Todorov, Tzutan (2018). *Structural boutique*. Translation by Muhammad Nabavi. Tehran: Agah.

Yusufpour, Mohammad Kazem and Mohsen Batlab Akbarabadi (2009). "Dialectical Structure of Fasting in Mystical Texts". *Journal of Mystical Literature Researches*. 16. 157-178.

فهرست منابع فارسی

- احمدی، بابک (۱۳۷۱). *ساختار و تأویل متن*. تهران: مرکز.
- اسکولز، رابرت (۱۳۷۹). *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: آگاه.
- امن‌خانی، عیسی و مونا علی‌مددی (۱۳۹۱). «درد یا درمان؛ آسیب‌شناسی کاربرد نظریه‌های ادبی در تحقیقات معاصر». *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*. ش ۳۶ و ۳۷. صص ۷۵-۵۱.
- برزی، رحمان و اصغر مشتاق‌مهر (۱۳۹۰). «محتوا و ساختار در تذکره الاولیای عطار». *نشریه زبان و ادب فارسی*. (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز) ش ۲۲۳. صص ۲۲۱-۱۹۲.
- برسler، چارلز (۱۳۸۶). *درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی*. ترجمه مصطفی عابدینی‌فرد؛ تهران: نیلوفر.
- پهنام‌فر، محمد (۱۳۸۸). «تحلیل ساختار و مکاتیب سنایی». *دوفصلنامه ادبیات عرفانی دانشگاه الزهرا (س)*. ش ۱. صص ۱-۳۱.
- پارسا، سیداحمد (۱۳۸۵). «سبک‌شناسی هجویات خاقانی». *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*. ش ۴۸. صص ۶۷-۵۷.
- پاینده، حسین (۱۳۹۸). *نظریه و نقد ادبی: درسنامه‌ای میان‌رشته‌ای*. جلد ۱. تهران: سمت.
- تودوروف، تزوتان (۱۳۹۸). *بوطیقای ساختارگرا*. ترجمه محمد نبوی. تهران: آگاه.
- حسینی، روح‌الله و اسدالله محمدزاده (۱۳۸۵). «بررسی ساختار تقابل رستم و اسفندیار در شاهنامه بر اساس نظریه تقابل لوی استروس». *نشریه پژوهش ادبیات معاصر جهان*. ش ۳۱. صص ۶۱-۴۳.
- خاتمی، احمد و مصطفی ملک‌پایین (۱۳۸۹). «شبهاتهای سبکی شعر شاملو و نثر تاریخ بیهقی». *نشریه تاریخ ادبیات*. ش ۶۶. صص ۱۳۸-۱۱۵.
- _____، عیسی امن‌خانی و مونا علی‌مددی (۱۳۸۹). «از ساختار معنادار تا ساختار رباعی (نگاهی جامعه‌شناختی به ارتباط میان جهان‌بینی عصر رودکی با ساختار رباعی)». *نشریه پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. ش ۱۶. صص ۲۰-۱.
- رضوانیان، قدسیه (۱۳۸۸). «خوانش گلستان سعدی بر اساس نظریه تقابلهای دوگانه». *نشریه ادب فارسی*. ش ۲. صص ۱۳۶-۱۲۳.
- عبیدی‌نیا، محمدمیر و علی دلایی‌میلان (۱۳۸۸). «بررسی تقابلهای دوگانه در ساختار حدیقه سنایی». *نشریه پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. ش ۱۳. صص ۴۲-۲۵.
- علیزاده، ناصر و کمال راموز (۱۳۸۹). «از جهان‌نگری تا کاربرد صنایع بدیعی در شعر سبک خراسانی (با رویکردی به نظریه ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن)». *نشریه نامه پارسی*. ش ۵۳. صص ۴۶۷-۱۳۵.
- عمارتی مقدم، داود (۱۳۸۸). «بحران نقد: تصادف نظریه و متن». *فصلنامه تخصصی نقد ادبی*. ش ۸. صص ۲۱۹-۲۱۵.

غیبی، سیدمحمودرضا و عبدالرضا سیف (۱۳۸۸). «بررسی و تحلیل ساختاری شعر نظامی». *نشریه ادب فارسی*. ش ۱. صص ۱۰۲-۸۸.

فرهادپور، مراد و یوسف ابادری (۱۳۷۱). «نقد کتاب ساختار و تأویل متن». *مجله کیان*. ش ۸. صص ۵۱-۶۰.
قربانیان رهنورد، سعید و داود عمارتی‌مقدم (۱۳۹۷). «آسیب‌شناسی درک و کاربست مبحث آشنایی‌زدایی در مقالات علمی-پژوهشی دانشگاهیان ایران در حوزه زبان فارسی تا بهار ۱۳۹۵». *فصلنامه نقد ادبی*. ش ۴۴. صص ۱۶۳-۱۴۸.

کالر، جانانان (۱۳۸۸). *بوطیقای ساختارگرا؛ ترجمه کوروش صفوی*. تهران: مینوی خرد.
مالمیر، تیمور (۱۳۸۵). «ساختار داستان رستم و اسفندیار». *نشریه نثرپژوهی ادب فارسی*. ش ۲۴. صص ۱۸۴-۱۶۳.

_____ (۱۳۸۷). «ساختار فنی شاهنامه». *فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه*. ش ۱۶. صص ۲۲۴-۱۹۹.

_____ (۱۳۸۸). «ساختار منسجم غزلیات حافظ شیرازی». *نشریه فنون ادبی*. ش ۱. صص ۵۶-۴۱.
محمدی کله‌سر، علیرضا (۱۳۹۷). «نقد کاربرد نظریه ادبی در مقالات پژوهشی (با تأکید بر روایت‌شناسی ساختارگرا)». *فصلنامه نقد ادبی*. ش ۴۲. صص ۱۷۲-۱۴۹.

مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۹). *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر*. ترجمه مه‌رمان مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.
نوروزی، زینب (۱۳۸۸). «نقد ساختاری مناظره‌ی خسرو و فرهاد در منظومه‌ی غنایی خسرو و شیرین». *نشریه پژوهشنامه ادب غنایی*. ش ۱۲. صص ۱۷۹-۱۵۹.

هرمن، دیوید (۱۳۹۱). «روایت‌شناسی ساختارگرا». در *دانشنامه روایت‌شناسی*. به ویراستاری محمد راغب. تهران: علم.

یوسف‌پور، محمدکاظم و محسن بتلاب اکبرآبادی (۱۳۸۹). «ساختار دیالکتیکی روزه در متون عرفانی». *نشریه پژوهش‌های ادب عرفانی*. ش ۱۶. صص ۱۷۸-۱۵۷.

معرفی نویسندگان

محمد رزمی: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
(نویسنده مسئول: Email: mohammad.razmi@ut.ac.ir)
تقی پورنامداریان: استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.
(Email: namdarian@ihcs.ac.ir)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introducing the authors

Mohammad Razmi: PhD student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran.
(Email: mohammad.razmi@ut.ac.ir; Responsible author)
Taghi Pournamdarian: Professor of the Department of Persian Language and Literature, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.
(Email: namdarian@ihcs.ac.ir)